

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران  
مدیر مسئول: سید محمد سید محسنی  
سرمدبیران: علیرضا ابراهیمی  
صفحه آرا: حمیده شعبانی  
ویراستار: احسان کشاورز  
محمد رضا گنجی

نشریه دانشجویی سمر  
شماره ۲۱۹، ۳۱ شهریور ۱۳۹۸



وین راز سر به مهر به عالم سمر شود

### دانشکده از دریچه اساتید

لذا استادی که سالیان سال نیم‌نگاهی به مسائل جدید و دغدغه‌های جدید  
پیداخته نمی‌تواند استاد خوبی برای دانشجوی دهه هفتادی-هشتادی باشد.

### دوقطبی دروغین

آیا واقعا دوقطبی‌سازی کاذب در جامعه، و خود را عضو یک گروه دانستن و جبهه‌گیری  
در برابر گروه مقابل، به نفع جامعه است؟! و به مرور باعث رشد جامعه خواهد شد؟!!

# ما هستیم تا شما درس «نخوانید»

هر دانشجویی در ابتدای زندگی دانشجویی خود با هجمه  
ای از اسامی گوناگون تشکل‌هایی روبرو میشود که هرکدام به  
روش‌های مختلف سعی در جذب وی دارند. در میان این  
تشکل‌های پررنگ و لعاب، تعدادی از تشکل‌ها خود را  
با مفهوم «سیاست» تعریف میکنند. این جاست که تعداد  
زیادی از دانشجویان، با پرسشی جدید روبرو میشوند: آیا  
دانشجو باید فعالیت سیاسی داشته باشد یا نه؟  
در پاسخ به این پرسش، قاعدتاً دو گروه شکل میگیرند.  
عده‌ای موافق و عده‌ای مخالف.

### موافقان

که اکثراً از میان دانشجویان نسبتاً فعالند. این گروه در  
جواب به این پرسش سخن از  
رسالت دانشجویی می‌گویند، اینکه  
دانشجو مؤذن جامعه است و اینکه  
پرسشگری در این حوزه، وظیفه  
دانشجو است.

### مخالفان

که دسته دیگری از دانشجویان  
و به خصوص جمع کثیری از  
خانواده‌ها در این گروه قرار  
می‌گیرند. این گروه فعالیت  
سیاسی را، برخلاف موافقان،  
اصلاً بخشی از زندگی دانشجویی  
نمی‌بینند. حتی آنرا در تضاد با  
هدف دانشجویی، یعنی درس خواندن،  
می‌دانند. از نظر این گروه، سرانجام  
ورود به فعالیت‌های سیاسی  
دانشجویی چیزی جز بازماندن از

از تحصیل، غرق شدن در سیاست و حتی پیدا کردن نوعی  
نگاه منفی جناحی به پدیده‌هاست.  
اما چه چیزی سبب ایجاد این دو نگاه مخالف با یکدیگر  
می‌شود؟ به نظر نگارنده، در بین این دو گروه اختلافی  
بر سر تعریف فعالیت سیاسی وجود دارد. برای اینکه  
بحث واضح‌تر شود، بگذارید بین دو مفهوم اصلی بحث  
تفاوت قائل شویم. ما یک «فعالیت سیاسی» داریم، یک  
«سیاست زدگی».

به توصیف مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) از کار  
سیاسی در فضای دانشجویی دقت کنید:

«یک صحنه‌ی مهم نشاطی که برای دانشگاه‌ها لازم است،  
همین صحنه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی و مسائل ناظر

به واقعیت‌های زندگی است؛ که اینها را شما میتوانید بحث  
کنید، پخته کنید، سنجیده کنید، اینها را بر مدیریت‌های کشور  
عرضه کنید و به عنوان فرآورده‌های علمی و فکری برای  
نظام اسلامی به جا بگذارید.»

پس تعریف موافقان از فعالیت سیاسی را میتوان تعریفی  
درست دانست. اما آن مفهومی که مخالفان از آن یاد می  
کنند نه کار سیاسی، که سیاست زدگی است. اینکه فرد از  
تحصیل خود بازماند، تحت تأثیر نگاه‌های حزبی تصمیم  
بگیرد، برای خودش دو قطبی‌های کاذب بسازد و... اینها  
همه مصادیق افراط در سیاست یا همان سیاست زدگی  
است.

سیاست زدگی جایی در حیات دانشجویی ندارد. هرچند  
امروزه در فضای دانشگاهی بیشتر از  
آن که شاهد فعالیت سیاسی باشیم  
شاهد سیاست زدگی، آن هم در  
حجمی عظیم هستیم. از استاد تا  
دانشجو همه درگیر شده‌اند و حتی  
فضای علمی دانشگاه نیز تحت تأثیر  
قرار گرفته است. ان شاء الله در طول  
سال در همین نشریه بیشتر به این  
موضوع خواهیم پرداخت.

و اما سخن آخر اینکه، دانشجو در  
پاسخ به این پرسش باید خودش  
پاسخ بدهد و نه تحت تأثیر این  
و آن دست به عمل بزند. در این  
نوشته نیز هدف صرفاً روشن  
ساختن نکته‌ای بود که در این  
مسیر به شما کمک کند تا بهترین  
تصمیم را بگیرید.

علیرضا ابراهیمی



# دانشکده از دریچه اساتید

گرچه تقسیم‌بندی‌ها و برش‌های مفهومی همزمان با آشکارسازی خصائص متعدد، پرده بر روی بسیاری از ویژگی‌های قابل تأمل نیز می‌اندازند و بسیاری موارد را از امکان اهمیت‌یابی ساقط می‌کنند اما وقتی می‌خواهیم «بشناسیم» چاره‌ای نداریم جز همین برش و تقسیم و دسته‌بندی؛ و زمانی هم که می‌خواهیم تقسیم‌کنیم لازم است به چیزهایی تقلیل دهیم، چیزهایی را برجسته کنیم و از مواردی چشم‌پوشیم. اگر بخواهیم اساتید دانشکده علوم اجتماعی را به همین شیوه دسته‌بندی کنیم باید به مواردی همچون بوروکرات‌های پروژه‌باز و محققان آکادمیک، باسوادهای گوشه‌ی کتابخانه‌ای و دغدغه‌مندان کف جامعه، کنشگران سیاسی و ساکتان بی‌موضع، پیرهای صلب و سخت و جوانان منعطف، سیاسیون جناحی و جناحی‌های به ظاهر بی‌موضع و سیاسیون حر و آزاده، خوش‌اخلاقان دانشجویپسند و بداخلاقان منجرکننده و حتی بداخلاقان دانشجویپسند و... اشاره کرد.

در این میان باید توجه داشت که آن استادی که سرکلاس درس آن چنان با آب و تاب الفاظ و کلمات ثقیل علمی را به استخدام می‌گیرد شاید لزوماً آن محقق نباشد که سرش برود

آزادگی علمی‌ش نرود و چه بسا آن استادی که هنوز نمی‌تواند سرکلاس شو اجرا کند و زبان بدن را به خوبی بلد نیست همان باسواد با مطالعه‌ای باشد که به نیکی توان تحلیل مسائل مختلف را داشته باشد. وقتی از بوروکرات‌های پروژه‌باز سخن می‌گوییم دقیقاً از چه چیز حرف می‌زنیم؟ آن‌هایی که توان علمی بسیار بالایی دارند و آن‌هایی که شاید اندک سواد و مطالعه‌ای هم نداشته باشند، هر دو می‌توانند خود را در میان این پروژه‌بازها قرار دهند. پروژه‌بازها همه در یک چیز تخصص دارند و آن هم حفظ و ارتقاء منصب اداری خویش است. پروژه‌بازها به خوبی می‌دانند چگونه سرجامه‌ی نیمه‌نخبگانی را شیره بمانند و حتی چگونه دولت (=حکومت) را اغوا کنند و خود را منجی مشکلات حکمرانی کشور نشان دهند ولو این که به واقع سرز هیچ چیز درنیابند.

وقتی بخواهیم اساتید این دانشکده را در محدوده‌ی سرکلاس نظاره کنیم، عمده‌ی مسن‌ترها و عمده‌ی جوان‌ترها در دو سر یک طیف قرار می‌گیرند. این تقسیم‌بندی پیر و جوان به ظاهر خنده‌دار است اما همین شکاف بخشی از واقعیت را به ما نشان می‌دهد. بسیاری از اساتیدی که سالخورده و مسن‌ترند شیوه‌ی

تدریس و محتوای تدریسی دارند که هیچکدام از دانشجویان را به خود ترغیب نمی‌کنند؛ در صورتی که این موضوع در میان اساتید جوان پررنگ‌تر است. نمی‌خواهم بگویم علوم اجتماعی هم مثل دیگر علوم روز به روز در حال پیشرفت است اما منکر در حال تغییر و گسترش بودن آن هم نمی‌شوم. لذا استادی که سالیان سال نیم‌نگاهی به مسائل جدید و دغدغه‌های جدید نینداخته نمی‌تواند استاد خوبی برای دانشجوی دهه هفتادی-هشتادی باشد.

در میان مواردی که در بالا به آن اشاره شد شاید مفهوم «بداخلاق دانشجویپسند» کمی متناقض‌گونه و عجیب به نظر آید. اما واقعیت این‌طور است. حقیقت آن است که سرشت استاد هم گاه می‌تواند همچون بت بر دانشجو ظاهر شود. و بت کاری جز نیکی نمی‌کند و شایسته‌ی تعریف و تمجید و پرستش است. گرچه این مواجعه‌ی متناقض‌گونه‌ی دانشجو با استاد گاه نباید به این شیوه تحلیل شود و شاید منافع سیاسی دانشجو با حمایت بی‌قید و شرط از یک استاد همسو می‌شود که این پارادوکس روی می‌نماید.

سید محمد سید محسنی

## در حقیقت

دو قطبی‌سازی، روشی است که سهیونیست‌ها، با آن جهان را اداره می‌کنند. تکه تکه کردن جوامع و قطب‌بندی کردن آنان. چرا که این کار، جوامع را ضعیف و پست خواهد کرد و افراد یک جامعه را، به جان هم خواهد انداخت و راه را برای تسلط‌شان بر جوامع، آسان‌تر خواهد کرد.

حال، برخی سیاست‌مداران، در جامعه‌ی ما، اگر مقوله‌ی دوقطبی کردن جامعه به "اصلاح‌طلب و اصول‌گرا" نباشد، اصلاً حیات سیاسی نخواهند داشت. اما چرا دو قطبی‌سازی در کشور ما خوب اجرا نمی‌شود؟! زیرا یک جریان مدیریتی صحیح به نام مدیریت ولایی وجود دارد. خود ما، با فضا دادن به این بازی کثیف اصلاح طلب و اصول‌گرا و چه بسا همراهی کردن، به آن‌ها رسمیت داده

ایم و این باعث خفقان روانی در جامعه‌ی ما شده است. چون هر کس که می‌خواهد حرفی بزند، اول انگ اصلاح‌طلب یا اصول‌گرا به او می‌زنند تا طایفه‌ی مقابل حرف او را نشنود. وقتی دو گروه به هم ناسزا می‌گویند، نه جای اظهار نظر و گفت‌وگو باقی می‌ماند و نه جای نقد علمی. تا جایی که این روند باعث تضعیف جوامع و عدم امکان رشد گروه‌ها می‌شود؛ چرا که حتی اگر نماینده‌ی یک قطب، حرفی منطقی و کاملاً علمی و عاقلانه بزند، صرف حامی آن حزب بودن، کنار گذاشته و نادیده گرفته می‌شود. یعنی ما خودمان، با دست خود، باعث انحطاط جامعه و کشورمان خواهیم شد.

«بنده دعوی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا را هم قبول ندارم؛ من این تقسیم‌بندی را غلط می‌دانم. نقطه‌ی مقابل اصول‌گرا، اصلاح‌طلب نیست؛ نقطه‌ی مقابل اصلاح‌طلب، اصول‌گرا نیست. بنده معتقد به اصول‌گرای اصلاح‌طلبیم؛ اصول‌متین و متقنی که از میانی معرفتی اسلام برخاسته، با اصلاح‌روش‌ها به صورت روزبه روز و نوبه‌نو، ما باید روش‌ها را اصلاح کنیم. در روش‌ها، اشتباه و نقص وجود دارد. گاهی به مرحله‌ای می‌رسیم که امروز دیگر جواب نمی‌دهد؛ باید مرحله‌ی دیگری را شروع کنیم. حفظ اصول و اصلاح روش‌ها، معنای اصلاح‌طلبی است. البته از نظر آمریکایی‌ها، اصلاح یعنی ضدیت با نظام جمهوری اسلامی. رضا خان آمد اصلاحات راه انداخت؛ محمدرضا هم آمد اصلاحات راه انداخت؛ این همان چیزی است که بنده گفتم اصلاحات آمریکایی. این اصلاحات به درد خودشان می‌خورد. ملت ایران اصلاح را براساس اصول خود انجام می‌دهد.»

بیانات رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۴

حرف ما این است؛ بسیج یک نهاد "انقلابی" و "ولایی" است. نه اصول‌گرا و نه اصلاح‌طلب. انقلابی به این معنا، که یک هدف مشخص دارد و با برنامه‌ریزی به سوی آن حرکت می‌کند؛ و ولایی به این معنا که مطیع دستورات رهبری است.

حمیده شعبانی

برگرفته از سخنان "استاد پناهیان"

آیا واقعا دو قطبی‌سازی کاذب در جامعه، و خود را عضو یک گروه دانستن و جبهه‌گیری در برابر گروه مقابل، به نفع جامعه است؟! و به مرور باعث رشد جامعه خواهد شد؟!!

تنها زمانی که پیامبر با اُمت خویش، به مدت یک روز حرف زدند، هنگامی بود که عبدالله ابن اُبی، مردم مدینه را به دو قسمت، مهاجر و انصار تقسیم کرد و گفت: ما انصار باید علیه مهاجرین قیام کنیم، آن‌ها ما را قبول ندارند و ما آن‌ها را قبول نداریم! این تنها باری بود که پیامبر، با اُمت خویش قهر کردند و آن قدر غضبناک شدند که یک روز با کسی صحبت نکردند. حال، کاملاً مشخص است که اسلام، به شدت مخالف قطبی‌سازی جوامع و جبهه‌گیری افراد یک اُمت، بر علیه یک دیگر است.

پایه‌ی نظری این پدیده، "قطبی‌سازی"، در همان بحثی است که انسان شناسان به آن نیاز دوتایی کردن پدیده‌ها برای درک آن‌ها نام داده‌اند که خود را در همه‌ی زبان‌ها نشان می‌دهد. جهان پیچیده است و انسان به ناچار برای درک آن، نیاز به قطب‌بندی کردن جهان دارد. بالا و پایین، سیاه و سفید. اما زبان، در عین حال امکان نقطه‌ی سوم را-مثل خاکستری در رابطه‌ی سیاه و سفید- می‌دهد. با توجه به این رابطه‌ی سه‌گانه (یا این مثلث ساختاری-معنایی)، ما می‌توانیم درباره‌ی مسائل، به صورت پیچیده‌تر قضاوت و تصمیم‌گیری کنیم و حتی بالاتر از این، می‌توانیم با همین رویه پیش برویم و لایه‌های بیش‌تری را در نظر بگیریم تا به واقعیت برسیم.

پس، دو قطبی دیدن و دوگانه دیدن همه چیز، امری است تقلیل دهنده، برای درک یک جهان پیچیده، که در آن، نه دو موقعیت متضاد، بلکه هزاران هزار موقعیت درهم تنیده وجود دارد. پس با این ساده‌سازی، صرفاً می‌توانیم جهان را به شکلی ساده بفهمیم و از درک عمیق و حقیقی جهان، باز می‌مانیم و ناخودآگاه در باتلاقی فرو می‌رویم که بیرون آمدن از آن بسیار مشکل خواهد بود. چرا که، وقتی این پدیده را در دل جامعه بررسی کنیم، افراد با پذیرش یک قطب، و برخورد متعصبانه نسبت به آن، چشم و گوش خود را می‌بندند، صرفاً حامی آن قطب می‌شوند و نقشی منفعلانه پیدا می‌کنند که با ذات انسان، هم خوانی ندارد.

اما اشکال این رویکرد چیست؟ جهان، پیچیدگی اولیه و همیشه یکسانی ندارد. در شرایط امروز و با در هم تنیده شدن فرهنگ‌های موجود، این پیچیدگی روز به روز بیش‌تر می‌شود. حال، در این شرایط و با اصرار بر ساده‌سازی جهان و سیاه و سفید دیدن پدیده‌ها، ما را در نهایت دچار کوررتگی و افتادن در قضاوت‌های نادرست و حتی انحراف در فهم و درک عمیق و اصولی می‌کند. چه بسا می‌تواند خطر فروپاشی جامعه را نیز دربر داشته باشد.

البته، این نکته را هم در نظر داشته باشید، که دو قطبی‌سازی، لزوماً امری نادرست نیست. منظور ما در این جا، "دو قطبی‌سازی کاذب" است که بی‌ریشه و بی‌اساس است و تنها هدف‌ش، به جان هم انداختن افراد یک ملت است. مانند جریاناتی که در کشور وجود دارند و از مسیر خود، منحرف شده‌اند.

طبق آیات قرآن، چند قطبی کردن جامعه، روشی فرعون‌ی برای تسلط بر آن‌هاست. «جَعَلَ لَهَا شِعْرًا». فرعون قومی را که می‌خواست بر آن‌ها تسلط پیدا کند، چند قطبی کرد.